

نقش آمریکا در سیستم جدید امنیت خلیج فارس و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی ایران

شهرزاد ابراهیمی^۱

چکیده: نوشتار حاضر به این سؤال اساسی می‌پردازد که باتوجه به الفب) تحولات چندسال اخیر منطقه خلیج فارس، یعنی حمله آمریکا و نیروهای ائتلاف به عراق در مارس ۲۰۰۳ و سرنگونی رژیم صدام، ب) استراتژی‌هایی که آمریکا در خلیج فارس و نیز در کل منطقه خاورمیانه درصدد اجراست (یعنی مبارزه با تروریسم، حضور نظامی در منطقه، مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی، دگرگونی در خاورمیانه و حاصل این استراتژی‌ها بر سیستم جدید امنیتی در خلیج فارس)، سیستم امنیتی منطقه چه مشخصه‌هایی داشته و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی ایران چه خواهد بود؟ در واقع منظور از سیستم امنیتی؛ چگونگی توزیع قدرت، نحوه عمل بازیگران (با توجه به نقش آمریکا)، چگونگی حفظ موازنه و بالاخره ساختار امنیتی می‌باشد.

واژگان کلیدی: امنیت، خلیج فارس، آمریکا، ایران، موازنه، تروریسم، ثبات، جنگ سرد، مهار.

بررسی نقش آمریکا در قبال امنیت خلیج فارس سؤالات زیر را مطرح می‌نماید: آیا سیستم جدید امنیت شباهت‌هایی به سیستم‌های قبل خواهد داشت و یا کاملاً نو خواهد بود؟ آیا منطقه خلیج فارس تا آینده قابل پیش‌بینی از توان دستیابی به یک سیستم خود ننگ‌دار در حوزه امنیت محروم خواهد ماند و مانند سابق بازیگران بیرونی- به‌ویژه ابرقدرت آمریکا- در آن نقش اساسی خواهد داشت؟ چه پتانسیل‌هایی در حال حاضر برای همکاری مشترک امنیتی در منطقه وجود دارد؟ اولویت‌های امنیتی آمریکا و کشورهای منطقه پس از ۱۱ سپتامبر و به‌ویژه پس از جنگ سوم خلیج فارس

۱. دکتر شهرزاد ابراهیمی، استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان ebrahimi_shahrooz@yahoo.com

چیست؟ چالش‌ها و موانع سیستم جدید امنیتی در برابر آمریکا در منطقه خلیج فارس چیست؟ و بالاخره اینکه راهکارهای ایجاد سیستم امنیتی پایدار در منطقه خلیج فارس (با عنایت به نقایص تجارب دهه های گذشته) چه می باشد؟ آیا منطقه همچنان در دور تکرار و باطل آنارشی و منازعه گام برخواهد داشت و یا اینکه می تواند زمینه های تبدیل به منطقه صلح و شکوفایی را داشته باشد؟ مفروضات نوشتار به این شرح می باشد:

۱. همچنان عامل انرژی (نفت و گاز) تاثیری تعیین کننده در حضور ابرقدرت بیرونی (آمریکا) و تلاش آن برای شکل دادن به سیستم جدید امنیتی که مطلوب آمریکا باشد، دارد.
۲. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر اهمیت ژئوپولتیک خلیج فارس برای ابرقدرت آمریکا افزایش یافته است، ۳. پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا در صدد دگرگونی و اصلاحات در خلیج فارس از طریق اقدامات سخت افزاری و نرم افزاری بطور همزمان می باشد. در این نوشتار فرضیه های ذیل (به طور موازی و در راستای هم و نه متباین) به مورد آزمون گذاشته خواهد شد:

۱. در سیستم جدید امنیتی در خلیج فارس با عنایت به حادثه یازده سپتامبر، «ثبات» بازیگران سیاسی که در گذشته (به ویژه دوره جنگ سرد) اهمیت خاصی برای آمریکا داشت به نفع «دگرگونی و اصلاحات» کنار می رود.

۲. دو چالش اصلی در برابر یک سیستم امنیتی پایدار در منطقه، «بی ثباتی داخلی و تجاوز خارجی» است. اجرای «اصلاحات داخلی» توأم با برقراری «موازنه قدرت» و «ثبات» (ثبات بلندمدت) برای مقابله با این دو تهدید می تواند موجب یک سیستم امنیتی باثبات گردد.

۳. هرگونه سیستم امنیتی که آمریکا در پی برقراری و تأسیس آن در منطقه پس از صدام باشد، جمهوری اسلامی ایران به مثابه مهمترین چالش امنیتی آمریکا مطرح خواهد شد. لذا فشارهای ایالات متحده بر علیه جمهوری اسلامی ایران در دو حوزه سخت افزاری و نرم افزاری افزایش می یابد.

چارچوب نظری: لزوم تلفیق رهیافت نورنالیستی و لیبرالیسم

رهیافت رنالیستی در طول جنگ سرد و پس از جنگ سرد (تا قبل از یازده سپتامبر) با توجه به تأکید و تمرکز آن بر قدرت و امنیت در مناسبات بازیگران نسبت به بسیاری از تهدیدها و چالش های داخلی بازیگران بی توجه بوده است. علت اصلی حاکم شدن این رهیافت در مناسبات، ساختار حاکم بر نظام بین الملل (در طول جنگ سرد) و نقش مداخله گری آمریکا در منطقه خلیج فارس در دهه ۱۹۹۰ بوده است که این رهیافت عمدتاً

در راستای منافع غرب (دسترسی مطمئن به انرژی منطقه، صدور تسلیحات و موازنه قدرت سخت) بوده است.

حاکم شدن این رهیافت بر مناسبات دولت‌ها باعث شده بود که برای چند دهه (تا دهه ۱۹۹۰) نسبت به آنچه که در زیر سطح دولت‌ها (یعنی چالش‌های داخلی ناشی از عدم مشروعیت، مشکلات مربوط به دولت رانتیر، نارضایتی‌های سیاسی) می‌گذشت بی‌توجهی شود که این مشکلات با حضور مستقیم آمریکا در دهه ۱۹۹۰ و وابستگی امنیتی رژیم‌های محافظه‌کار عرب به آمریکا به‌طور یکجانبه بتدریج در طی این دهه چهره خود را آشکار ساخت و در نهایت حادثه ۱۱ سپتامبر به یک معنا اوج چالش رهیافت رئالیستی در منطقه محسوب می‌گردد که لازم است بازیگران منطقه در نوع مناسبات خود تجدیدنظر به عمل آورند. منافع آمریکا نیز ایجاب می‌کند در این مناسبات تغییرات ایجاد نماید که خروج از عربستان سعودی بعد از یازده سپتامبر این تحول را نشان می‌دهد. هر نقشی که آمریکا در منطقه خلیج فارس در ساخت ترتیبات امنیتی به عهده می‌گیرد برای موفقیت لازم است که واقعیات منطقه و شرایط تغییر یافته منطقه پس از یازده سپتامبر را با عنایت به مسائل داخلی دولت‌ها در نظر بگیرد. هر ساخت امنیتی موفق و نسبتاً پایدار می‌تواند با عنایت به یک رویکرد تلفیقی نورئالیسم و لیبرالیسم (که پاسخگوی هم تهدیدات داخلی و هم تهدیدات خارجی بوده باشد) و با نقش مداخله‌گری کمتر آمریکا در منطقه و نیز با همکاری درون سیستمی هر هشت بازیگر منطقه (و نه کنار گذاشتن یک یا دوتا از این بازیگران همچون گذشته) میسر است.

بازیگران و نیز آمریکا بایستی با درک واقعیات کنونی منطقه و تهدیدهای برآمده از آن ضمن تعدیل موازنه قدرت سخت گذشته، اصلاحات تدریجی را هم با عنایت به همکاری با یکدیگر به اجرا درآورند. ایجاد یک موازنه قدرتی که هر هشت بازیگر از آن رضایت نسبی داشته باشند همراه با اصلاحات در حوزه‌های حکومتداری و اقتصادی و اجتماعی می‌تواند موجب همکاری بین بازیگران گشته و آن نیز به نوبه خود می‌تواند ثبات را به‌وجود آورد.

نقش آمریکا در سیستم امنیت خلیج فارس در دوره جنگ سرد

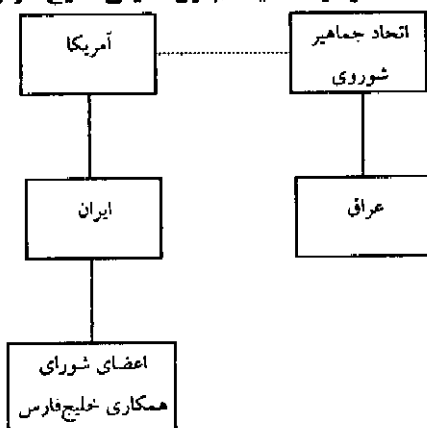
به اعتقاد بسیاری از محققان روابط بین‌المللی «نورئالیسم» به عنوان یک تئوری کلان روابط بین‌المللی، مکتب مسلط در طی دوره جنگ سرد محسوب می‌شد. براساس یک

دیدگاه از نسبت نظریه و عمل، تأثیر و تأثر این دو از همدیگر باعث مسلط شدن تئوری انوارتالیسم در طی جنگ سرد بر عرصه سیاست بین‌المللی که عمدتاً از رویارویی دو ابرقدرت شرق و غرب نشأت می‌گرفت، شده بود. استراتژی کلان آمریکا در جنگ سرد جلوگیری از گسترش کمونیسم در سطح جهانی (و از جمله در منطقه خلیج فارس) و در منطقه دسترسی مطمئن و باقیمت قابل قبول به انرژی بود.

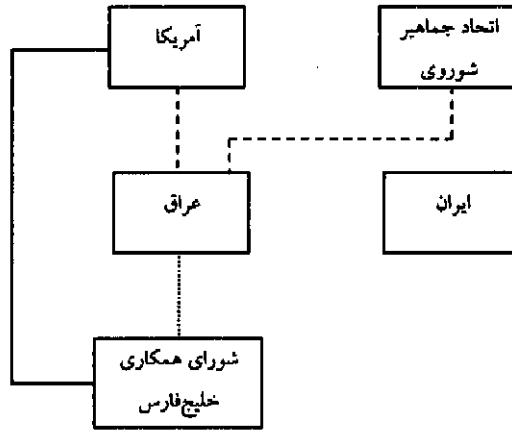
ایالات متحده با نگرش نورتالیستی برای جلوگیری از گسترش کمونیسم به ناچار مجبور بود که به ستون‌های امنیتی قدرتمند تکیه کند. تکیه بر ایران به عنوان ژاندارم نظامی منطقه و در حد کمتری به عربستان سعودی، در زمان شاه تا قبل از انقلاب ۱۹۷۹ و برای جلوگیری و مهار کمونیسم و در برابر عراق طرفدار شوروی، و پس از انقلاب نزدیکی به عراق برای مهار انقلاب اسلامی ایران از آن جمله بود.

ایالات متحده با این استراتژی‌ها (سیاست دوستونی دهه ۱۹۷۰ و موازنه قوا در دهه ۱۹۸۰) سعی بر این داشت که ضمن حفظ منافع نفتی خود و جهان سرمایه‌داری در منطقه از گسترش کمونیسم نیز جلوگیری کند. به این سبب از سال ۱۹۷۱ که آمریکا خلأ قدرت بریتانیا در منطقه را پر کرد، با تکیه به ستون‌های امنیتی، استراتژی‌های مکملی را به مورد اجرا گذاشت به طوری که تا به امروز در تمام دوره‌های ریاست جمهوری آمریکا، از حیث حضور در منطقه این سیاست را تعقیب کرده است. «استراتژی نیابتی» نیکسون، دکترین کارتر مبنی بر «آرایش سریع نیروها»، استراتژی ریگان در ادامه سیاست‌های کارتر و تقویت آن از طریق «اجماع استراتژیک»، «استراتژی حضور پیش رو» آمریکا در زمان جرج بوش پدر و کلینتون و بالاخره حضور فعلی آمریکا در منطقه پس از حمله به عراق و سرنگونی صدام گسترش خطی حضور آمریکا را از سال ۱۹۷۱ به بعد نشان می‌دهد. (به نمودار ۱، ۲ و ۳ سه استراتژی آمریکا را از ۱۹۷۱ تا ۲۰۰۳ نشان می‌دهد).^(۱)

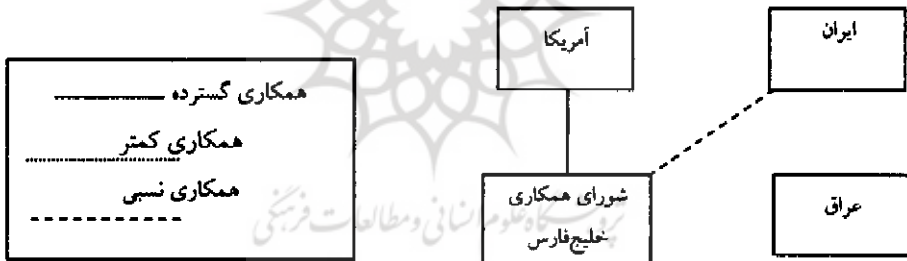
نمودار ۱- سیستم اول امنیتی خلیج فارس (۱۹۷۲-۱۹۷۹)



نمودار ۲- سیستم دوم امنیتی خلیج فارس (۱۹۷۹-۱۹۹۰)



نمودار ۳- سیستم سوم امنیتی خلیج فارس (۱۹۹۰-۲۰۰۳)



ویژگی اساسی «سیستم اول امنیتی» که از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۹ بر منطقه حاکم بود، قرار گرفتن هفت کشور منطقه خلیج فارس به همراه آمریکا در یک محور در مقابل عراق بود. کشورهای مزبور عبارت بودند از: آمریکا، ایران، عربستان سعودی، کویت، عمان، قطر، بحرین، امارات متحده عربی، البته عراق، نیز در مقابل پیوندهای گسترده‌ای با اتحاد جماهیر شوروی برقرار کرده بود.^(۳) پیروزی انقلاب اسلامی ایران و آغاز جنگ عراق - ایران به فروپاشی سیستم اول امنیتی و برقراری «سیستم دوم» منجر شد، سیستمی که از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۱ بر منطقه حاکم بود. ارتباط گسترده آمریکا با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، همکاری نسبی شوروی و آمریکا با عراق، تلاش برای مهار ایران (در

سطح کلان مهار شوروی که با اشغال افغانستان نگرانی‌های جدی برای غرب ایجاد کرده بود) از ویژگی‌های اساسی این سیستم بود. در سیستم مزبور بر عکس سیستم اول، این نه عراق بلکه ایران بود که تنها و مجزا باقی مانده بود. از پایان جنگ سرد به بعد با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و به‌ویژه با حمله عراق به کویت، سیستم بازدارندگی قبلی فروپاشیده و بالعکس «سیستم مهار دوجانبه» حاکم گشت. در این سیستم اتحاد جماهیر شوروی به عنوان بزرگترین رقیب غرب دیگر وجود نداشت و ایران و عراق این بار هر دو در ردیف مجزا قرار گرفته بودند و سیاست آمریکا مبتنی بر «مهار دو جانبه» بوده است.^(۳)

استراتژی آمریکا پس از جنگ سرد: مهار دوجانبه

فروپاشی نظام دوقطبی در سال ۱۹۸۹ و سپس فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱، منجر به این شد که استراتژی آمریکا دچار چرخش قابل ملاحظه در منطقه خلیج فارس گردد. اگرچه هدف اصلی - یعنی تضمین دسترسی به نفت خلیج فارس به عنوان یک هدف اساسی که تا به امروز هم ثابت باقی مانده است.^(۴)

ایالات متحده در این دوره بدون نگرانی از کمونیسم و شوروی که دیگر در قید حیات نبود، از طریق هماهنگی با متحدین خود در منطقه به دنبال مهار دو قدرت هژمون (ایران و عراق) برآمد و از طرفی برای اولین بار آمریکا با اجرای «استراتژی روبه جلو»^۱ به دنبال حضور مستقیم و گسترده در خلیج فارس برآمد - چیزی که در زمان جنگ سرد و قبل از خاتمه آن - آمریکا نمی‌توانست آن را انجام دهد، اگرچه زمینه‌های آن از اواخر دهه ۱۹۸۰، با عملیات «ارنس ویل» که از طریق اسکورت کشتی‌های نفت کویت در سال ۱۹۸۷ و یک روز نبرد کامل دریایی با ایران صورت گرفته بود، فراهم شده بود.^(۵) در واقع همه چیز را جنگ عراق و کویت برای اجرای این استراتژی مهیا کرد. پس از آن بود که ایالات متحده استراتژی جهانی خود را در خلأ ابرقدرت رقیب به «استراتژی منطقه‌ای» (یعنی تمرکز به مناطق استراتژیک) تغییر داد. در مرکز ثقل برنامه نظم نوین جهانی که از سوی بوش پدر ارائه شد و سپس از سوی رؤسای جمهور جانشین و به‌ویژه کلینتون دنبال شد، «تهدیدات منطقه‌ای» قرار داشتند. در دهه ۱۹۹۰ ایالات متحده در بسیاری از بحرانهای منطقه‌ای نقش اساسی ایفا کرد؛ آزادسازی کویت، پایان دادن به مخاصمه بالکان از

طریق صلح دیتون در سال ۱۹۹۷، پایان دادن به مناقشه ترکیه و یونان بر سر قبرس همه با نقش مؤثر آمریکا انجام گرفت.

در واقع، پایان جنگ سرد باعث شد که کشورهای واقع در مناطقی که تا قبل از آن اهمیت مستقلی نداشتند و اکثر تحولات در آنها تابعی از رفتار دو ابرقدرت بود بصورت مستقل نقش ایفا نمایند. رخ دادن این منازعات دیگر در چارچوب منازعه و رقابت دو ابرقدرت نبود همچنانکه آمیتا در سال ۱۹۹۷ تحت عنوان «پیرامون به مثابه مرکز» نام‌گذاری کرده است، این تفکر به‌ویژه با عنایت به حوزه بین‌المللی پس از جنگ سرد برای تبیین موضوعات امنیتی در خاورمیانه بصورت متغیرهای مستقل و وابسته مفید است.^(۶)

«با به چالش کشیده‌شدن تعصبات واحد، انتزاعی و قومی محوری خط سیر مطالعات امنیتی - پارادایم رئالیسم و نورئالیسم - مکاتب انتقادی نیز فضا را برای فهم جدید از منازعه و امنیت در مناطق غیرغربی باز کردند. به‌ویژه موضوعاتی که آنها طرح نمودند مستقیماً مرتبط به خاورمیانه که خود به مثابه یک زیرسیستم منطقه‌ای و اساسی از سیاست جهانی و یا آنچه که بسام تیبی به آن به صورت «آینه‌ای از تحولات» اشاره کرده است، می‌باشد».^(۷) استراتژی آمریکا از اساس در خلال منازعات موجود (منازعات خلیج فارس) شکل گرفته و به‌طور گسترش خطی از این بحرانها و منازعات، ایالات متحده به تقویت توانایی‌هایی خود در منطقه خلیج فارس پرداخته است.

نویسنده‌های بنام «ستیو یتیو» در کتاب خود به نقش آمریکا به عنوان طرف ثالث در این منازعات پرداخته است.^(۸) و رابرت دریفوس ۵ گام آمریکا از آغاز تا حال حاضر را برای گسترش و تقویت نفوذ آمریکا مورد بررسی قرار داده است^(۹) که عبارتند از:

۱. نیروی واکنش سریع (کارتز)

۲. فرماندهی مرکزی (ریگان)

۳. جنگ خلیج فارس (جرج بوش پدر)

۴. حمله به افغانستان (جورج بوش پسر)

۵. حمله به عراق و سرنگونی صدام یعنی گام پنجم (جورج بوش پسر)

«یتیو» با بررسی نقش آمریکا در سه منازعه پس از انقلاب ایران در منطقه خلیج فارس اولی حمله شوروی به افغانستان، دومی جنگ ایران و عراق، سومی حمله به کویت بخوبی استدلال می‌کند که هر یک از این سه، که یک بحران جدی بودند منطقیماً بایستی بر علیه منافع ملی آمریکا در منطقه عمل می‌کرد ولی بالعکس به زیان دو طرف

مورد منازعه و به نفع آمریکا به عنوان طرف ثالث شد. وی در یک فصل تحت عنوان «فرصت‌های از دست رفته» استدلال می‌کند که چگونه ایران و عراق قدرتمند که در صورت عدم جنگ می‌توانستند به نفع خود (و بالطبع به زیان آمریکا) در منطقه بهره‌برداری کنند (با بررسی شرایط آن زمان منطقه و بازیگران دیگر) ولی در عمل با دست زدن به جنگ فرصت‌ها را به باد دادند. در واقع جنگ ایران و عراق، مداخله شوروی در افغانستان و جنگ بعدی عراق بر ضد کویت همگی باعث ارتقای توانایی‌ها و نفوذ آمریکا در منطقه از اوایل دهه ۱۹۹۰ به بعد و برعکس افول منازعه‌کنندگان و بازیگران دهه ۱۹۸۰ شد^(۱۰). بازیگران منازعات دهه ۱۹۸۰ در دهه بعدی به سرنوشت مشابهی دچار شدند. اتحاد جماهیر شوروی متعاقب مداخله در افغانستان در ۱۹۹۱ فرو پاشید، عراق و ایران به عنوان بازیگران منطقه‌ای قدرتمند، سرنوشت خود را با «سیاست مهار» در دهه ۱۹۹۰ رقم زدند. تحریم‌های شدید بر ضد عراق در دهه ۱۹۹۰ وضع شده و در نهایت در مارس ۲۰۰۳ صدام سرنگون شد. ایران در حال حاضر به‌خاطر مقاومت در برنامه صلح آمیز هسته‌ای خود زیر فشارهای غرب و بویژه آمریکا قرار دارد.

از طرف دیگر در دهه ۱۹۹۰ ضمن تضعیف رقبای قدرتمند، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس خود تبدیل به قطب‌های قدرتمندی شده و روابط نظامی خود را با آمریکا گسترش دادند. ایالات متحده با عکس‌العمل قاطع به حمله عراق به کویت و پس از آن اعلام نظم نوین جهانی و با شرایط فراهم آمده ناشی از خلأ ابرقدرت رقیب به استراتژی «حضور مستقیم» خود در منطقه برای اولین بار پرداخت.^(۱۱) اما حضور نظامی آمریکا در دهه ۱۹۹۰ در منطقه نتیجه خوشایندی برای آمریکا نداشت. حضور نظامی آمریکا در دهه ۱۹۹۰ مملو از تناقض و تنش بود که در نهایت به حادثه ۱۱ سپتامبر منجر شده و استراتژی آمریکا به‌طور اساسی تغییر یافت که در ذیل به این نتایج و پیامدها در استراتژی آمریکا پرداخته می‌شود.

نقش آمریکا در سیستم امنیت خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر

سؤال اساسی در اینجا این است که ۱۱ سپتامبر چه تأثیری بر استراتژی آمریکا (هم در سطح جهانی و هم در سطح منطقه‌ای) گذاشته و به تبع آن تأثیرات آن بر امنیت خلیج فارس چه بوده است؟

۱۱ سپتامبر را اگر هم نتوان یک نقطه عطف در سیاست‌های جهانی تلقی کرد ولی می‌توان حداقل یک تغییر و تحول مهمی در نظر گرفت که به «بحران معنای» دهه ۱۹۹۰ در سیاست خارجی آمریکا پایان داد. بی‌تردید ۱۱ سپتامبر به عنوان تحول مهم در روابط بین‌الملل، مهمتر از پایان جنگ سرد نبود. شاید از یک نظر به گفته یکی از محققان خود ۱۱ سپتامبر یک واکنش دیر هنگام- و از این طریق در درون ساختار پس از جنگ سرد قابل مطالعه است و نه جدای از آن- به پایان جنگ سرد بود. ۱۱ سپتامبر بیش از آنکه یک وضعیت جدید در سیاست امنیتی بوده باشد، به معنی تکمیل تحولی می‌باشد که از فروپاشی دیوار برلین آغاز شد. رویدادهای مسلط در صحنه بین‌الملل امروزه نتیجه این تکمیل می‌باشد همچنانکه یکی از محققان می‌گوید؛ قربانی شدن ایالات متحده بوسیله حملات تروریستی آن چیزی بود که حکومت آمریکا نیاز داشت با اعتماد و اطمینان نقش خود را به مثابه تنها ابرقدرت که در صحنه جهانی (پس از جنگ سرد) باقی مانده بود، ایفا نماید. ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ به درستی نمی‌دانست که چه نقشی را- با فروپاشی ناگهانی کمونیسم- ایفا کند. ۱۱ سپتامبر- چه آن را به عنوان نقطه عطف و چه به عنوان واکنش دیر هنگام به پایان جنگ سرد تلقی نماییم- الزامات زیادی برای استراتژی و دکترین آمریکا، برای سیاست‌های جهانی اکثر بازیگران سیاسی، و به ویژه برای خاورمیانه و خلیج فارس داشت. در عین حال یک نکته را نباید فراموش کرد و آن دلالت‌ها و الزامات گسترده آن برای رهیافت نظری بود. دیدیم که چگونه نظریه پردازان روابط بین‌الملل پس از این حادثه و با عنایت به تحولات در استراتژی قدرت‌های بزرگ و به ویژه آمریکا یک سؤال اساسی را مطرح ساختند و آن این که تأثیر آن بر نظریه‌های روابط بین‌الملل چیست و هنوز هم این سؤال از سؤالات اساسی محققان در حوزه ما می‌باشد. به گفته استیو اسمیت نظریه «پایان تاریخ» کاملاً ابطال شد چرا که حالا آنچه را که در نهایت فوکویاما «پایان تاریخ» می‌دانست در واقع به دشمن اصلی گروه‌های مبارز از جمله القاعده تبدیل شده است.^(۱۲) برخی از محققان آن را بازگشت مجدد رئالیسم به صحنه سیاسی تلقی کردند. آنها، به گفته «میشل ویلیام» خوش‌بینی دهه ۱۹۹۰ از ورود لیبرالیسم را با خوش‌بینی دهه ۱۹۲۰ مقایسه کرده که در پس آن جنگ جهانی دوم به وقوع پیوست.^(۱۳)

هانتینگتون حادثه ۱۱ سپتامبر را (با نگرش رئالیستی) حاکی از وقوع پیش‌بینی‌های خود یعنی برخورد تمدن‌ها دانست. کتاب‌های دیگری که در آغاز قرن ۲۱ به رشته تحریر درآمد از جمله «سیاست‌های محارب» رابرت کاپلان و «بهشت و قدرت» رابرت

کی‌گان همگی دعاوی بازگشت به اصول رئالیسم را دارند.^(۱۴) در این میان اسمیت تصویر نظم آینده جهانی پس از ۱۱ سپتامبر را حاکی از تحقق نظریه «بنجامین باربر» می‌داند که در کتاب خود تحت عنوان «جهاد برضد دنیای مک» در سال ۱۹۹۶ به تصویر کشیده بود. وی در اثر خود در سال ۱۹۹۶ جهان آینده‌ای را به تصویر کشیده بود که در آن دو شکل از نظم بین‌المللی با هم همزیستی دارند؛ اولی حاکی از چشم‌انداز مخوفی از احیای قبیله‌گرایی است که در آن فرهنگی بر ضد یک فرهنگ دیگر گلاویز می‌شود...: «جهاد بر علیه دنیای مک‌دونالد». شکل دوم تصویر یورش نیروهای اقتصادی، تکنولوژیک و اکولوژیک است که مستلزم یکپارچگی و ادغام «جهان مک» می‌باشد که از طریق ارتباطات، اطلاعات و تجارت به یکدیگر پیوند می‌خورند. اسمیت این دو گانگی را به‌طور واقعی در پاسخ به رویدادهای ۱۱ سپتامبر مشخص کرده است.^(۱۵)

ایالات متحده در پاسخ به چالش یازده سپتامبر و منبث شدن آن از منطقه خلیج فارس از اهرم‌های مختلف نظامی و غیر نظامی بهره برداری کرده است که از جمله اهرم نرم‌افزاری طرح خاورمیانه بزرگ در دوره بوش پدر بود- که پس از گذشت چند سال از جنگ عراق ناکرایی آن آشکار شده است- فشار به متحدین خود برای ایجاد برخی تغییرات (مثل عربستان سعودی) که به نوعی هدف نهایی تسهیل حضور خود در منطقه و مشروعیت بخشیدن به این حضور است و نیز اهرم‌های نظامی به شکل یکجانبه‌گرایانه- مثل جنگ بر ضد عراق می‌باشد که در نهایت غیر از ناکارآمدی و عدم موفقیت آن که منجر به یک دولت ناتوان و ورشکسته در عراق شده و نیز انزوای آمریکا و دوری متحدین از آن را در پی داشته است ثمری نداشته است. به‌طور کلی ساختار جدید امنیت در خلیج فارس با عنایت به تغییر استراتژی آمریکا در واکنش به یازده سپتامبر در کل نظام بین‌الملل و بخصوص در خاورمیانه قابل فهم می‌گردد. بدین معنا که تغییرات در استراتژی آمریکا در واکنش به حوادث یازده سپتامبر صورت گرفت که این تغییرات تأکید بر عناصر نرم‌افزاری و سخت‌افزاری («نرم‌افزاری») در مقابل متحدین منطقه‌ای مثل عقب‌نشینی نیروهای نظامی از خاک عربستان و فشارهای سطحی بر متحدین برای ایجاد اصلاحات و برگزاری انتخابات و بازکردن سیستم‌های سیاسی و اقتصادی و «سخت‌افزاری» بر ضد دشمنان و مخالفان منطقه‌ای آمریکا همچون عراق، جمهوری اسلامی ایران، سوریه و گروه‌های جهادی اعم از حزب‌الله لبنان و گروه‌های جهادی فلسطین از جمله حماس) در جهت مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی در منطقه بوده است. در این جهت اصول و استراتژی جدید آمریکا با

عنایت به تلفیق نورنالیسم و لیبرالیسم که نگارنده از آن تحت عنوان «ویلسونیسم در چکمه» - نام می‌برد، مبتنی بر یکجانبه‌گرایی و استفاده از قدرت سخت افزاری با استفاده از تز حمله پیشدستانه^(۱۶) (در دوره جرج بوش پسر و ادامه آن از طریق ابزارهای نرم افزاری و تغییرات تاکتیکی در دوره باراک اوباما) همراه با اشاعه ارزش‌های غربی - آمریکایی پس از یازده سپتامبر می باشد

سیاست «تغییر» اوباما، چالش ایران و چشم انداز امنیت خلیج فارس

عمده طرح‌های آمریکا در خاورمیانه علی‌رغم شعارهای بلندپروازانه عقیم ماند. آمریکا به مثابه یک نیروی مداخله گر خارجی با اقدامات سخت افزاری و نرم افزاری خود باعث شد که مقاومت محلی در منطقه و نیز مقاومت جهانی شکل بگیرد این چیزی بود که قبلاً بسیاری از نورنالیست‌ها و از جمله کنث والتز هشدار داده بودند که در صورت تلاش نومحافظه‌کاران برای تبدیل شدن به قدرت هژمون، آمریکا با مقاومت قدرت‌های دیگر مواجه خواهد شد و طبق پیش‌بینی والتز آمریکا از هژمون به قدرت معمولی تبدیل خواهد شد. آمریکا اگرچه توانست در جغرافیای خاورمیانه بزرگ رژیم‌های طالبان و صدام را سرنگون نماید ولی در بازسازی هر دو با چالش گسترده‌ای مواجه شد. هزینه‌های سرسام‌آور حمله به عراق، مخالفت نزدیکترین متحدان آمریکا در منطقه با اقدامات مداخله‌گرایانه آمریکا در امور محلی بازیگران منطقه‌ای، مخالفت بزرگترین متحدان اروپایی و در رأس آنها آلمان و فرانسه با حمله آمریکا به عراق و بالاخره فرصت‌سازی برای ایران و گسترش نفوذ ایران در حوزه جغرافیای سیاسی خاورمیانه و بویژه در حوزه شرق خاورمیانه میراث به جا مانده بوش برای باراک اوباما بود.

در چنین وضعیتی بود که باراک اوباما با سیاست «تغییر» توانست بر رقیب جمهوری خواه خود مک کین پیروز شده و به کاخ سفید راه یابد. راه یابی اوباما به کاخ سفید با شعار «تغییر» آشکارا نشان دهنده ناکامی اهداف بلند پروازانه بوش و رویگردانی افکار عمومی ملت آمریکا و ملت‌های دنیا از سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه و دکترین پیشدستانه نومحافظه‌کاران بود.

با این وجود سیاست‌های باراک اوباما در طی چند ماهی که از راه‌یابی او به کاخ سفید گذشته بیشتر بیانگر تغییر تاکتیک می‌باشد تا تغییر استراتژی. شرایط عینی

اوباما را مجبور نموده که رویکرد مشخص امپریالیسم را تغییر دهد بدون اینکه بخواهد مسیر عمومی آن را تغییر دهد. همچنان که شن جونز یک نویسنده سوسیالیستی بیان می‌کند: «در حال حاضر قدرت اوباما در این است که ضعف عینی کنونی را «تغییر در سیاست» بنامد بدون اینکه هیچ سیاستی را به‌طور جدی تغییر دهد».^(۱۷) به عنوان مثال اگر چه در ظاهر آمریکا در حال خروج از عراق می باشد ولی گزارش ماه ژوئن سال ۲۰۰۹ پنتاگون نشان می دهد که در دوره ریاست جمهوری اوباما ما شاهد ۲۳ درصد افزایش «پیمانکاران امنیتی خصوصی» در عراق و ۲۹ درصد افزایش آن در افغانستان بودیم.^(۱۸) با این وضعیت اوباما علی‌رغم عقب‌نشینی نیروهای رسمی نظامی خود از عراق به دنبال آنست که تداوم نظام کنونی را تضمین بخشد.

اهدافی که نومحافظه‌کاران در خلیج فارس و خاورمیانه مبنی بر مبارزه با بنیادگرایی اسلامی و تروریسم به‌طور اعلامی بیان می داشتند همان را دموکرات‌ها به رهبری اوباما هم بیان کرده و خود را متعهد به آن نموده‌اند. منتهای مراتب تغییر در ابزارها و نحوه مواجهه با آنها بیشتر مد نظر است تا هر چیز دیگر.

در این دوره به نظر می‌رسد که با توجه به مشکلات و هزینه‌های پیش آمده برای آمریکا در جنگ عراق و رکود مالی آمریکا و تسری آن به جهان، آمریکا لزوماً قادر به ادامه سیاست‌های بوش به شکل سخت افزاری نمی باشد. فلذا اوباما و مجموعه دموکرات‌ها سعی دارند همان اهداف نومحافظه‌کاران را با ابزارهای نرم پیش ببرند. به عنوان مثال اگر در مقابل با برنامه‌های صلح‌آمیز هسته ایران نومحافظه‌کاران بیشتر بر سیاست «چماق» تکیه داشتند تا «هویج»، اوباما و تیم وزارت خارجه و دفاعی او بیشتر بر سیاست هویج تکیه کرده اند تا چماق. آنها بجای برقراری پیش شرط در مذاکره با ایران از گفتگوی مستقیم با ایران بر سر طیفی از موضوعات در خاورمیانه طرفداری می کنند. ولی این بدان معنا نیست که تغییر زیادی رانسبت به دوره بوش در مواجهه با ایران شاهد خواهیم بود بلکه برعکس سیاست‌های «مهار» (مهار ایران) به این آسانی کنار گذاشته نخواهد شد و در صورتی که روند تعامل با ایران به نتیجه نرسد تمایل به سیاست مهار از سوی دموکرات‌ها افزایش خواهد یافت^(۱۹) و آنها درصدد خواهند بود که به سیاست‌های تحریم در شکل جهانی خود مشروعیت بیشتری دهند.

واقعیات به‌وجود آمده پس از جنگ عراق باعث شده که دموکرات‌ها به جای اهداف و آمال بلندپروازانه رهیافت عملگرایانه‌تری در مواجهه با موضوعات منطقه پیش

بگیرند. فروپاشی دو رژیم دشمن ایران در دو جبهه شرقی و غربی باعث شد که در موازنه قدرت منطقه ایران بزرگترین بازیگر شده و به موازات مبارزه آمریکا با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی به شکل نرم‌افزاری (مثل طرح خاورمیانه بزرگ نومحافظه‌کاران) جمهوری اسلامی ایران هم از ابزارهای نرم‌افزاری در کل حوزه جغرافیایی خاورمیانه بهره‌برداری نماید. بسیاری از مقامات و تحلیلگران آمریکایی و اعراب در ارتباط با ظهور ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای در فردای جنگ عراق اشتراک نظر دارند^(۲۰) (هر چند یکه نسبت به این ظهور مبالغه کرده و سعی دارند که ایران هراسی را در منطقه گسترش دهند). آنها معتقدند که با فروپاشی عراق دیگر قدرت موازنه‌گر در مقابل ایران حداقل تا یک دهه وجود نخواهد داشت. دلایل ظهور قدرت ایران به غیر از فروپاشی قدرت توازن بخش عراق، حاکمیت شیعی در عراق و پیوندهای گسترده آن با ایران از دهه‌ها قبل، بهم خوردن توازن شیعی- سنی در عراق و کل منطقه می‌باشد. کاربرد جدید قدرت نرم‌افزاری در کل جغرافیای خاورمیانه از عراق تا کرانه‌های مدیترانه هم حائز اهمیت است. به اعتقاد یک تحلیلگر برجسته مصری، «جنگ عراق ایران را تا سواحل مدیترانه نزدیک کرد»^(۲۱) یک مقام سابق وزارت امور خارجه مصر با اذعان به افزایش نفوذ ایران صریح می‌گوید: «تا قبل از جنگ عراق ما به ایرانی‌ها می‌گفتیم که در قضیه فلسطین شما چه کاره هستید حالا برعکس ما مجبوریم که به آنها گوش دهیم و آنها بازیگر بزرگی در امور فلسطین شده‌اند»^(۲۲) همچنین برخی عقب‌نشینی آمریکا از عراق را گسترش مجدد نفوذ ایران در عراق تلقی می‌نمایند.

تعامل گسترده ایران با نیروهای مقاومت اسلامی در منطقه، ایجاد اعتمادسازی با کشورهای منطقه مثل عمان، قطر و بحرین و پیش برد مقاومت در برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای خود نفوذ گسترده جمهوری اسلامی را نشان داد و منجر به این شد که در نهایت اوپاما به این امر اذعان نماید که قدرت تغییر معادلات ایران را نداشته و اینکه برای موفقیت خود در خاورمیانه نمی‌تواند نقش مؤثر ایران را انکار نماید.

در دوره باراک اوپاما با اعلام آمریکا مبنی بر خروج از عراق تا سال ۲۰۱۱، جمهوری اسلامی ایران در مرکز سیاست‌های آمریکا در منطقه قرار گرفته و در رأس آنها برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای ایران و چگونگی مشارکت ایران در امنیت منطقه می‌باشد. بنا به گفته ریچارد هاس و مارتین ایندایک «کلید تغییرات در خاورمیانه است و آمریکا چاره‌ای ندارد جز اینکه در نگاه خود به خاورمیانه بازنگری کند»^(۲۳) به اعتقاد این دو آنچه در خاورمیانه رخ می‌دهد

تنها منحصر به خاورمیانه نخواهد بود. مبارزه با تروریسم، تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، حفظ امنیت انرژی و حل و فصل مشکلات بین‌المللی منوط به اداره کردن خاورمیانه است.^(۳۴) در نهایت اینکه با اذعان به چالش ایران در مقابل استراتژی آمریکا در منطقه خلیج فارس و اقرار باراک اوباما نسبت به ناتوانی آمریکا در تغییر معادلات ایران^(۳۵) و ناتوانی در دیکته کردن سیاست‌های خود در برنامه تکنولوژی هسته‌ای ایران و به کنار گذاشتن گزینه نظامی و لزوم گفتگو با ایران بر سر طیفی از موضوعات در کل خاورمیانه سیستم امنیتی آینده بیشتر متأثر از نوع تعامل و یا تقابل ایران با آمریکا خواهد بود.

سناریوهای آمریکا برای تأسیس سیستم‌های امنیتی

باتوجه به مولفه‌ها و متغیرهای فوق‌الذکر که اهداف و منافع و نیز چالش‌های امنیتی آمریکا پس از سرنگونی صدام را مجسم می‌سازد، ایالات‌متحده چه سناریوهای احتمالی برای طرح‌ریزی سیستم جدید امنیتی در اختیار خواهد داشت؟ گفته شد که سیستم امنیتی قبلی که تا قبل از حمله آمریکا و نیروهای ائتلاف به عراق برقرار بود مبتنی بر اتحاد ۶ کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس با آمریکا و بر کنار بودن دو حکومت عراق و ایران از سیستم موجود امنیتی بوده، فرو پاشیده و در حال حاضر سیستم جدیدی شکل نگرفته است. ویژگی‌های وضعیت فعلی منطقه به شرح ذیل می‌باشد:

۱. حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس برای بازسازی و فرایند دولت‌سازی و برقراری ثبات در عراق ادامه دارد. آمریکا ممکن است تا ۲۰۱۱ براساس پیمان امنیتی بغداد عراق را ترک کند ولی حضور پیمانکاران خصوصی امنیتی به موازات گسترش نفوذ سیاسی ادامه خواهد یافت. همان‌طوریکه ژنرال پترائوس در روزهای اخیر گفته است: آمریکا تا ده سال ممکن است در عراق حضور نظامی داشته باشد.
۲. از دو قدرتی که در سیستم قبلی قدرت از تهدید امنیتی خلیج فارس بر کنار بودند و آمریکا در پی مهار هر دو قدرت بوده است، یکی از آن دو- یعنی عراق- فروپاشیده و چشم‌انداز روشنی از ثبات و امنیت، حداقل در کوتاه مدت وجود ندارد.
۳. در وضعیت فعلی از نظر آمریکا چالش اصلی منافع و سیستم امنیت احتمالی در منطقه پس از صدام، ایران است و سیاست‌های «مهار» در کنار حمایت اوباما از «تعامل و مذاکره مستقیم» با ایران همچنان بر ضد آن ادامه دارد. مضافاً آنکه مبارزه

نرم‌افزاری در دوره اوباما بر ضد آنچه که تلاش ایران برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی ادعا می‌شود، تشدید شده است.

۴. بنابراین در سیستم جدید امنیت که آمریکا درصدد طرح‌ریزی آن است، فرض این است که همچنان حضور آمریکا حداقل تا میان مدت پابرجاست؛ اگر چه این حضور رو به کاهش باید باشد و در زمان صلح به حداقل سطح خود برسد. فرض دیگر این که جمهوری اسلامی ایران بزرگترین چالش منافع امنیتی و سیستم امنیتی که آمریکا در پی طرح‌ریزی آن است می‌باشد به‌ویژه که نفوذ نرم‌افزاری ایران از عراق گرفته تا لبنان و فلسطین و افغانستان افزایش یافته است. لذا آمریکا احتمالاً دو گزینه برای نوع برخورد و نحوه مقابله با این چالش دارد که نشانه‌های آن از هم اکنون تا اندازه‌ای پیداست: ۱. تشدید سیاست مهار از راه افزایش تحریم‌های جهانی به کمک متحدین اروپایی خود و فشار به روسیه و چین (در صورت به نتیجه‌نرسیدن مذاکره و گفتگو) ۲. کشاندن جمهوری اسلامی ایران برای شرکت در این سیستم جدید امنیتی از طریق موفقیت در مذاکره.

فرض دیگر این که آمریکا احتمالاً مدل دموکراسی ناقص و جزئی را برای مقابله با بی‌ثباتی‌های داخلی در کل کشورهای حوزه خلیج‌فارس انتخاب خواهد کرد. براساس این مفروضات گزاره‌های احتمالی سیستم مطلوب برای آمریکا این است که: ۱. حضور نظامی آمریکا را در زمان صلح به حداقل رساند (یعنی تا اندازه زیادی خود نگهدار باشد)؛ ۲. با بی‌ثباتی‌های داخلی احتمالی در کشورهای حوزه خلیج‌فارس که می‌تواند منافع آمریکا را به‌طور اساسی به خطر اندازد، مقابله کند؛ ۳. جلوی تجاوز خارجی در منطقه را بگیرد؛^(۲۶) یعنی به نوعی حالت موازنه قدرت هم در منطقه حفظ شود. از این رو سه سیستم احتمالی، ۱. سیستم موازنه ساحلی (موازنه از دور)، ۲. سیستم شبیه نانوی اروپا و ۳. سیستم همبستگی امنیتی، مدنظر آمریکا خواهد بود که هر یک از این سیستم‌ها برای آمریکا هم نقاط قوت و هم نقاط ضعفی خواهد داشت. در ذیل به تشریح سه سیستم فوق‌الذکر می‌پردازیم.

سیستم دور از ساحل

این سیستم شبیه ترتیبات معمول که تا قبل از دهه ۱۹۹۰، یعنی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ برقرار بود می‌باشد. یعنی یک سیستم موازنه قدرت که بین ایران و عراق

و با حضور حداقل نیروهای آمریکا برقرار شده بود. به اعتقاد آمریکایی ها این سیستم هر چند شکست خورده ولی در حال حاضر با توجه به ضعف هر دو قدرت ایران و عراق نسبت به آن سالها احتمال موفقیت آن بیشتر است. ایالات متحده ممکن است از طریق دیپلماسی و ابزارهای دیگر تلاش نماید تا تضمین کند عراق و ایران ضمن این که به موازنه قدرت دست یابند، اما فقط تا جایی قدرت داشته باشند که منافع حیاتی ایالات متحده را به چالش نکشند. با این حال واشنگتن به کرات نشان داده که برای حمایت از منافع خود و جلوگیری از تجاوز به خلیج فارس، مداخله خواهد کرد.

در این سیستم ایالات متحده ممکن است به طور اساسی نیروهای نظامی خود در منطقه را کاهش داده و حداقلی از ترتیبات موجود را حفظ نماید. مثلاً فرماندهی ناوگان پنجم دریایی ممکن است همچنان در بحرین باقی بماند اما تعداد کمی از زبردربایی ها در آب های خلیج فارس مرتب رفت و آمد خواهند کرد. نیروی هوایی ممکن است دوباره مثل دهه ۱۹۷۰ به پایگاه جدید و بزرگ خود در قطر بازگردد به این خاطر که قطری ها به نظر می رسد از آن استقبال نمایند. نیروی زمینی نیز ممکن است همچنان همراه با تجهیزات سابق خود در کویت و قطر باقی بماند و نیز در صورتی که رژیم آینده عراق همسو با آمریکا باشد، ممکن است آمریکا در آنجا یک پایگاه هوایی دایر کند.

در سطح سیاسی ایالات متحده ممکن است روابط غیررسمی خود با دولت های عضو شورای همکاری خلیج فارس، به اضافه همکاری و همسویی مشابه با حکومت جدید عراق، را استمرار دهد. همچنین ممکن است سیاست مهار ایران (البته شدیدتر از گذشته) را همچنان حفظ کرده و تصریح کنند که هر گونه تجاوز ایران با پاسخ نظامی آمریکا مواجه خواهد شد. بالاخره ممکن است به تلاش خود برای وادار کردن اروپا، ژاپن و روسیه برای تحت فشار گذاشتن ایران از راه های دیپلماتیک و اقتصادی، برای خاتمه دادن به حمایت از آنچه که تروریسم و برنامه تسلیحات غیر متعارف ادعا می شود، ادامه دهد. این حضور نظامی حداقل، در سیستم جدید ممکن است همسو با کاهش آلام مسائل داخلی کشورهای خلیج فارس باشد که حضور نیروهای ایالات متحده آن مسائل را ایجاد می کند. این استراتژی ای است که دولت های عرب هم خودشان تمایل دارند. با سقوط صدام حسین، هدف درجه اول این دولت ها این است که نارضایتی های داخلی را به حداقل رسانند و آنها معتقدند که آمریکا می تواند صلح را با حضور خود در منطقه به ارمغان آورد. از طرف دیگر این رهیافت ممکن است خوشیند فرماندهان نظامی آمریکا

هم باشد. اما آمریکایی‌ها نگران این هستند که این سیستم، تضمینی کافی به تجاوز خارجی ندهد؛ ضمن این که با حضور حداقل آمریکا، دوباره دولت‌های عرب خلیج فارس اصلاحات را به تأخیر انداخته و پتانسیل برای جنگ داخلی و انقلاب همچون انقلاب اسلامی ایران باقی خواهد ماند.

سیستم شبیه ناتوی اروپا

این سیستم الگویی همانند نمونه گذشته خود- یعنی سینو و سنتو- را دارد که به موفقیت نرسیدند. ولی در شرایط امروزی احتمال یک اتحاد منطقه‌ای، شانس بیشتری برای موفقیت دارد. در این رهیافت ایالات متحده ممکن است یک اتحادیه دفاعی رسمی، متشکل از دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس و حکومت جدید عراق، شکل دهد. هدف اساسی در واقع همچنان که لورد اسمایر گفته، ممکن است «حفظ آمریکا در داخل (منطقه)، نگه داشتن ایران بیرون از منطقه و یک عراق ضعیف باشد».^(۲۷) آمریکا ممکن است از طریق ایجاد یک پیمان مشترک، خود را به‌طور جدی با امنیت منطقه درگیر ساخته و مضافاً در برابر جمهوری اسلامی ایران بهترین نوع بازدارندگی را ایجاد کند. از طرف دیگر این سیستم با اعطای تضمین‌های امنیتی به عراق، ممکن است به‌طور مؤثر معضل امنیتی بغداد را حل کرده و در عین تسلیح مجدد متعارف عراق آن را از دسترسی به تسلیحات کشتار جمعی برای بازدارندگی بی‌نیاز سازد. بالاخره اینکه به حضور آمریکا به عنوان یک عضو برابر با سایر بازیگران، مشروعیت داده و کشورهای عرب خلیج فارس نیز آن را بپذیرند. یک چنین اتحادیه رسمی ممکن است نسبت به میراث گذشته خود بیشتر عملی بوده باشد، به این خاطر که دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس و عراق دارای یک تهدید اصلی مشترک خواهند بود یعنی ایران. ولی مشکل عمده این رهیافت این است که آمریکا از این بیم دارد که در صورت تنها ماندن ایران، ایران از داخل کشورهای عرب به آنها ضربه بزند و این کار را با استفاده از عدم مشروعیت آنها به انجام رساند. از طرف دیگر دولت‌های خلیج فارس و رژیم آینده عراق، ممکن است آن را نوعی مستعمره سازی دانسته و به مشروعیت‌زدایی از رژیم‌هاشان مساعدت نمایند. پس آمریکا از این نگران است که در صورت برقراری یک چنین سیستمی، نتواند جلو بی‌ثباتی‌های داخلی را بگیرد.^(۲۸)

سیستم همبستگی مشترک امنیتی خلیج فارس

این سیستم یک تغییر استراتژیک کامل است که مستلزم بهبود روابط آمریکا با ایران و نیز همکاری رژیم آینده عراق با آمریکا می‌باشد. در صورت برقراری یک چنین سیستمی آمریکا می‌تواند دو مشکل موجود در دو سیستم قبلی (یعنی تجاوز خارجی در سیستم اول و بی‌ثباتی داخلی در سیستم دوم) را حل نماید. این فرآیند ممکن است با تأسیس یک شبکه امنیتی منطقه‌ای که در آن مسائل و موضوعات مرتبط مورد بحث واقع شده، اطلاعات تبادل شود و موافقت‌نامه‌ها منعقد شود، آغاز گردد. تمامی اعضاء از آن پس می‌توانند به تدابیر اعتمادسازی همچون گزارش تمرین‌های نظامی، مانورهای مشترک، مبادله کارشناسان و تبادل اطلاعات بپردازند و نهایتاً ممکن است این اهداف و مقاصد به سوی موافقت‌نامه‌های نهایی کنترل تسلیحات، به‌ویژه منطقه عاری از نیروهای نظامی، ممنوعیت سیستم‌های تسلیحاتی بی‌ثبات‌کننده و تقلیل نیروهای نظامی برای همه شرکا پیش رود. مزیت این شیوه از نظر آمریکایی‌ها این است که ایران ممکن است به‌طور واقعی تمایل به مشارکت در آن داشته باشد. در طی بیست سال گذشته ایران اعلام کرده که ایالات متحده، عراق و دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس نگرانی‌های امنیتی آن را به‌طور جدی برانگیخته‌اند و این فرآیند ممکن است به ایران فرصتی اعطا کند تا نگرانی‌های امنیتی خود را برای نخستین بار حل و فصل کند. دعوت از ایران برای مشارکت در سیستم جدید امنیتی ممکن است این احساس را به ایران بدهد که بالاخره مورد عنایتی که مستحق آن است قرار گرفته است. به‌علاوه یک چنین رضایتی تنها راهی است که از آن طریق ایران می‌تواند بر نیروهای نظامی مخالف و حریف خود- یعنی ایالات متحده- تأثیر بگذارد. برای این که یک چنین سیستمی واقعاً عملی شود، واشنگتن ممکن است تمایل داشته باشد که استقرار نیروهای نظامی‌اش در منطقه را به شدت محدود نماید و یک چنین محدودیتی احتمالاً محرک ایران برای ورود به ترتیبات امنیتی منطقه نیز خواهد شد.^(۳۹)

بالاخره این که این سیستم، مطلوب کشورهای عرب خلیج فارس نیز خواهد بود. جمهوری اسلامی ایران در طی سال‌های اخیر روابط خود را با اکثر این کشورها (البته به استثنای امارات متحده عربی) به‌ویژه عربستان سعودی، در عرصه‌های مختلف گسترش داده و یک فرآیند اعتماد سازی شروع شده است. آنها از سیاست بسیار

سخت‌گیرانه و مهار آمریکا در برابر ایران نیز ناخشنود هستند و عمدتاً به سیاست دیالوگ آمریکا با ایران و رفع تحریم‌ها که دارای منافع اقتصادی برای این کشورها هست، معتقدند. به‌طور کلی دولت‌های خلیج‌فارس تمایل دارند که آمریکا؛ ۱. اتهام برچسب دولت یاغی را کنار گذاشته و نگرانی‌های امنیتی ایران را به رسمیت شناخته و برای آن جایی در چارچوب امنیتی منطقه در نظر گیرد و به ایران اجازه تعامل سیاسی، اقتصادی و استراتژیک بدهد. ۲. براساس علایق و نگرانی‌های مشترک با یکدیگر همکاری نمایند. کشورهای عضو شورای همکاری خلیج‌فارس، ایالات متحده و ایران مسائل مربوط به افغانستان، عراق و قاچاق مواد مخدر را به مثابه یک تهدید جدی به امنیت و ثبات خاورمیانه و آسیای مرکزی تلقی کرده و براساس این محورها با یکدیگر همکاری نمایند. ۳. به تحریم‌ها پایان دهد که از سرمایه‌گذاری اقتصادی در ایران جلوگیری می‌کند.

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که ادامه رویکردهای گذشته مبتنی بر رویکرد قوم‌محورانه نورتالیستی نمی‌تواند موجب سیستم امنیتی پایدار در منطقه خلیج‌فارس گردد. این سیستم امنیتی جدید با رویکرد قبلی و با توسل به ابزارهای جدید پوششی همچون دمکراتیزاسیون و لیبرالیزاسیون نمی‌تواند موفقیت حاصل کند و حتی ممکن است به‌طور معکوس کل محیط امنیتی خاورمیانه را در معرض تنش‌های جدید قرار دهد. موازنه قدرت و امنیت سابق نه تنها امنیت را برای بازیگران منطقه به ارمغان نیاورده بلکه به معمای شدید امنیت منجر شده به طوری که همچنانکه باری بوزان به درستی می‌گوید گو اینکه هر ده سال یک بار در منطقه خلیج فارس لازم است تا جنگی در گیرد و موازنه از نو احیا شود. معمای امنیت باعث بروز مسابقه تسلیحاتی شدید، کاستن از بودجه‌های اقتصادی و افزودن به بودجه تسلیحات شده و آن، به نوبه خود عدم مشروعیت رژیم‌های (عربی) و به چالش کشیدن آن از سوی جنبش‌های رادیکال اسلامی را در پی داشته است.

بی‌تردید فقدان دمکراسی و ضعف زیرساخت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و رانتی بودن دولت‌های منطقه (از جمله کشورهای نفتی عرب) ضعف‌هایی هستند که بیشترین

تأثیر را بر عدم‌امنیت در منطقه به جا می‌گذارند و این به نوبه خود به وابستگی سیستم‌های امنیتی کشورهای منطقه به قدرت‌های خارجی در اشکال مختلف تأثیر می‌گذارد.

وابستگی امنیتی به قدرت‌های خارج برای بقای رژیم‌ها و نظام‌های سیاسی خود منجر به این می‌شود که دستورکارهای امنیتی و نسخه‌های امنیتی از خارج و نه از داخل تهیه شود و این در واقع راز ناامنی و عدم پایداری سیستم‌های امنیتی منطقه می‌باشد که موید نکته فوق‌الذکر باری بوزان است. در این راستا آنچه برای قدرت‌های خارجی و از جمله آمریکا مهم است بیشتر از دغدغه‌های امنیت منطقه، تأمین منافع نفتی (با هر وسیله‌ای از جمله ایجاد جنگ) می‌باشد. بنابراین ساخت دمکراتیک دولت و ملت‌سازی در این راستا از اهمیت شایانی برخوردار است. ترکیبی از اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی (به‌طور چندجانبه و با مشارکت قدرت‌های خارجی) و موازنه جدید قدرت (نه از طریق افزایش قدرت بلکه از طریق کاهش انباشت قدرت در یک فرایند اعتمادسازی و تقلیل بودجه‌های نظامی و سوق دادن آنها به مسائل مربوط به توسعه و مبارزه با فقر) و به‌وجود آمدن دیدگاه‌های همسو برای امنیت منطقه به همراه نهادسازی (تشکیل نهادهای منطقه‌ای) می‌تواند در بلندمدت سیستم امنیتی پایدار ایجاد کند. این مستلزم اتکای امنیت به همدیگر فارغ از قدرت‌های خارجی، تقلیل مداخله خارجی، استفاده از ابزارهای نرم‌افزاری و نه سخت‌افزاری از سوی قدرت‌های بزرگ می‌باشد. نکته آخر اینکه مشارکت همه کشورهای منطقه در تأمین امنیت ضروری بوده و آن به مشروعیت سیستم و عدم شکنندگی آن منجر خواهد شد. نتیجه این که ثبات بلندمدت زمانی حاصل می‌شود که اصلاحات در مسیر دمکراسی و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی با مشارکت کشورهای خارجی همراه با «موازنه امنیت» از نوع جدید (تعديل انباشت قدرت و نه افزایش آن از طریق خلع سلاح عمومی) تلفیق گردد. این فرایند می‌تواند یک تحول معرفتی و شناخت جدید بازیگران نسبت به یکدیگر ایجاد کند. این شناخت جدید و تحول معرفتی می‌تواند زیربنای تغییرات امنیتی (به نفع امنیت پایدار و بومی) در دهه‌های آتی گردد.

منابع

۱. شهروز ابراهیمی، «سیستم جدید قدرت در خلیج فارس»، گزارش راهبردی، پژوهشکده مطالعات راهبردی، اسفند ۱۳۸۲، ص ۵.
۲. همان منبع، ص ۲.
۳. همان منبع، ص ۳.
۴. ایالات متحده پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دو هدف را در خلیج فارس تعقیب می‌کرد که هدف اولی، هدف اصلی و پایدار آمریکا بوده و هدف دومی تابع هدف اول بوده است. این دو هدف عبارتند از:
الف) دسترسی مستمر به نفت خلیج فارس با بهای قابل قبول
ب) حفظ امنیت و یکپارچگی سرزمینی دولت‌های منطقه از تهدیدات هژمونیک در واقع هدف دوم، ناشی از تهدید جدید پس از فروپاشی شوروی، از قدرت‌های هژمون منطقه (ایران و عراق) بوده است. به همین منظور و با عنایت به این هدف در ۱۸ فوریه سال ۱۹۹۲ «طرح راهنمای طرح‌ریزی دفاعی» برای سال‌های مالی ۹۹-۱۹۹۴، تسلط منطقه بوسیله قدرت‌های هژمون یا اتحادیه‌ای از قدرت‌ها را به مثابه یک اولویت مشخص ساخت.
«همچنان که به‌وسیله تهاجم عراق به کویت آشکار شد، جلوگیری از قدرت‌های هژمون یا اتحادی از قدرت‌ها برای تسلط بر منطقه، بسیار مهم است. این به ویژه شامل شبه جزیره عربی می‌شود».

New York Times, "Excerpts From Pentagon's Plan: Prevent the Re-Emergence" Fa New Rival, March 8, 1992, p.1.

به نقل از:

- Agmon Marcy, "Post - Cold War US Security Strategies for the Persian Gulf", (Rand, 1993), p.16.
5. James Russell. "Searching for A post - Saddam - Regional Security Architecture", Meria Journal, Vol.7, No.1, March 2003, also available in internet; [http:// www.freerepublic . com/focus/fr/859134/ posts](http://www.freerepublic.com/focus/fr/859134/posts)
6. Jacoby Amanda, and Sasley B.E, **Redefining Security in The Middle East**, (Manchester University Press, 2002), pp.1-3.
7. Ibid, p.3.
8. Steve Yetiv, **America and the Persian Gulf :The Third Party Dimension in World Politics**, Praeger, p.73.
9. See; Robert Dreyfuss. "The Thirty - Year Itch", Mother Jones, March / April 2003 Issue, < [http. //www.mother Jones.com / news / feature / 2003/ ma- 273-01.html](http://www.motherjones.com/news/feature/2003/ma-273-01.html)>

10. Steve Yetiv, Op.Cit. ch. 7.
11. See; Reich Bernard, and LTC Gotowichi Stephen H.U.S. Army. **“The United states and the Persian Gulf in the Bush Administration after The Gulf War”**; Royal United Services Institute and Defense Yearbook, 1992, London: Brassey’s (uk), 1992, also available in ternet:<<http://fmso.leavenworth.army.mil / documents.usgulf.htm>.>
12. Steve Smith. **“The End of the Unipolar Moment: September 11 and the Future of World Order”**. Available at: www.Ssrc.Org/sep11/essays/Smith.htm.
13. Michael Williams, *The Realist Tradition and The Limits of International Relations* (Cambridge Studies, 2005).pp.3-5.
14. See; Robert Kagan, *Of Paradise and Power; America and Europe in the New World Order* (New York, 2003).
15. See; Benjamin Barber, *Jihad Vs MacWorld* (United State of America : Ballantine Books,1996).
16. Stefen Walt, *The Origins of Alliance* (Ithace: Cornell University,1987), p.270.
17. Shane Jones, **“Obama's Middle East Policy: Still Emperialist”** ,**Socialist Appeal**, July 21,2009
18. Ibid.
19. See,Dalia Dassa Kaye&Fredric Wehrey, **“Containing Iran?:Avoiding a two-dimensional strategy in a Four-Dimensional Region”**, **The Washington Quarterly**, July 2009,P.37.
20. Ibid, p.39.
21. Quoted from Dalia Dassa Kaye & fredric Wehrey, Egyptian Analyst, Interview with Authors, Cairo, Egypt, February 2008 (hereinafter Egyptian Analyst Interview)
22. Quoted From Dalia Dassa Kaye & Fredric Wehrey, Former Egyptian Foreign Ministry Official, Interview with Authors, Cairo, Egypt, February 2008.
23. Richard Haass & Martin Indyk, **“Beyond Iraq”**, **Foreign Affairs**,Janaury/February 2009,PP.1-10.Also Available at: Internet<http://www.cfr.org/publication/17938/beyond_iraq.html
24. Ibid.
25. <http://www.tabnak.ir/fa/pages/?cid=63824>
26. see; Kenneth Pollack, **“Securing the Gulf”**, **Foreign affairs**, July/August 2003.Available at<<http://www.foreignaffairs.com/articles/58993/kenneth-m-pollack/securing-the-gulf>>
27. Ibid.
28. Ibid.
29. Ibid.